

## از کتاب فتوحات برطنیه

چون زمین رزم آمد بسر روز چند  
 بسوی دینیبندی با سپاه  
 چون نزدیکی شهر آمد فراز  
 که سرکوب کردن بی دار و کوب  
 یکی از فرانسیس با نام و جاه  
 بد آنکه تنش پر ز بیمار بود  
 شده ناتوان سست و زار و زار  
 بحیدر چو سرکوب بد ناگریز  
 بکوشید خود اندر آن کار سخت  
 زگاه فرد رفتن آفتاب  
 ز آسایش و خواب کرده کران  
 چو آگنده بودش ز پیکار مغز  
 همه شب ز در اندرون انگریز  
 از آن هیچ حیدر نیآورده پاک  
 دولاب پر ز خنده زبان بذر گوی  
 همی بود با سرکشان شاد دل  
 بچوگان خاور چو ز رینه گوی  
 بزین کرد حیدر بکینه کینه  
 روان گشت و چون تیر پیمود راه  
 بسر کوب و سنگرش آمد نیاز  
 بود دیره کار داران توپ  
 که بد مهتر توپزن در سپاه  
 یستر بیفتاده بیمار بود  
 نیارست برخاست از بر کار  
 گزیده یکی جای نغز و هریر  
 همه شب نشسته بزیر درخت  
 بدان تا بر آمد تن آفتاب  
 نشسته بگرد اندر شش مهتران  
 بیار است سرکوب زیبا و نغز  
 گلوله بسویش همیراند تیز  
 ز دل زنگ اندیشه بزودده پاک  
 بلاغ و بیازی پیآورده روی  
 ز اسب بد خواه آزاد دل  
 بمیدان خاور پیآورده روی

نهادند بسر کوب توپ در آن  
 به نیرنگ و دوستان و بند و فعون  
 ز توپ آتشین مهره تافته  
 بهر جا رسیده بر افروخته  
 ز آتش خس و خار نادرده تاب  
 سپه بود با حیدر نامدار  
 ز انگریزیه بود بسیار کم  
 ز انگلندیه سی و هندی هزار  
 بدانست کپتان که هنگام نیست  
 سراز جنگ پروخت و ز بهار خواست  
 بر حیدر آمد یکی انگریز  
 که پیمان ز بهار گیرد از او  
 سپس زانکه شد گفت هر دو در آن  
 که باره ستاند و از انگریز  
 دهان بهر سو گند کرده فسج  
 بخود کرده سستی و مرقس گوا  
 کز امروز تا سال آید بسر  
 نگیر و سلاح دلیران بچنگ  
 چو سو گند و پیمان شده استوار

بدانکه بازیگر حقه باز  
 بکار آورد مهره دست خون  
 سوی باره و شهر بشافته  
 تن جنگیان را چو خس سوخته  
 چه یار ابد ریاستین و سراب  
 چو مور و ملخ ببرد بی شمار  
 کجا آورد تاب بار و دم  
 سر اسر سپه بود اندر حصار  
 که مرد نیست این که نام نیست  
 نشان امان کرد بر باره راست  
 بده لفظنظ او بگفتار تیز  
 سخن آنچه گوید پذیرد از او  
 برین بر نهادند گفتار باز  
 نباشد کس آنجا ز بهر ستیز  
 با خجیل عیسی و دین مسیح  
 بیاورد پیمان بدینسان بجا  
 نه بندد کسی تیغ کین بر کمر  
 بحیدر نگردد برابر بچنگ  
 تهی کرده انگریزیه آن حصار

بجامانده آلات کین سر بسر برفتند تا کام و پر خون جگر ده و چار بد توپ مردم شکار در آن آلت کینه و کار و زار پس از آنکه جمعیتی از سپاه از بهر حراست حصار و انبساطی تعیین کرده شده بود افواج حیدری بسوی انبور که از سه حصار مختلف و استوار یکی اندر دیگر صورت گرفته است نهضت نمود که انگریزان ذخایر موفور از اذوقه و توپخانه و سلاحخانه پر از انواع تنگ و سلب و یراق و خیمه های متعدد در آن آماده می دارند؛ نخستین ازین حصار سه گانه در پشت بالای کوه که رسیدن بدان خیلی دشوار است جم غفیر از حارسان و قلعه داران و دو ناحض بزرگ با موفوری آب مهیا دارد؛ دوم قلعه که پائین این در است انگریزان در حصانت و استحکام آن کوشیده اند؛

و سیوم قلعه که در میان شهر کلان است دیوارش خشتی است و اطراف آن بروج و گرداگرد آن خندق؛ و نیمه شهر از جمله اعادی از تالاب بزرگ محروس بر یک طرف آن انگریزان قلعه ساخته اند که آن راه را که در میان تالاب ورود میکند و مشرف است بر راه دیگر در میان رود و کوهی بلند بند کرده است شکر حیدری فریب یک فرسنگ از انبساطی برکناره رود خیره گاه ساخت و حیدر علی خان شامگاه همانروز در عین بارش عظیم

از بهر ملاحظه اوضاع شهر رفت چون بکناره تالاب  
رسید خود را ناگهان معروض گلوله های توپ قلعه یه یافت  
که از نظرش بدرختان و کناره تالاب پنهان بود؛ پانزده سوار  
گشته شدند با وجود این مانحنوا ب والا هست از کار یکه در حدود  
آن بود ایستادگی نکرده حدود مجاور آنرا ملاحظه نموده عزیزست  
آن کرد که رودخانه را با افواج خود باز عبور کرده دیگر جانب شهر را  
مضرب خیام خود گرداند و بدینوسیله وضعی دلخواه بدست  
آورده باشد که در آن هم لشکر او از اخطار محفوظ بود و هم محاصره شهر انبوری نیکو  
دست دهد؛ زیرا که درین صورت شهر سطور از طرف دیوار  
و ساتگره بمحسورش و بسوی دانبباری و یتیکیری بلشکر نظام الدوله  
محصور خواهد گردید؛ برین عزیزست لشکرش عبور رودخانه  
نمود و در عین آتشباری قلعه پیش از دمیدن صبح بدان لب رود  
رسید؛ چند نفر از آوارگان جنود و شاگرد پیشه گشته گشتند؛ بدان  
جانب رود که مخیم عسکر حیدری بود و سلسله کوهستان که از انبور  
تاساتگره میکشد میدانی است بطول سه فرسنگ و در عرض  
نیم بریک نهایت آن شهر انبور و قلعه درودخانه که قریب  
آن کشتزاری از بهر یورش نیکو ملایم بود حیدر علی خان بهادر فرمود  
تا مردبانه از قصب آراسته گرداند و چون معلوم بود که سپاه قلعه دار که  
بسیار اندک بود افعه نیکو خواهند پرداخت برتاداران و بهین پیادگان

فرمان رفت تا بجهت ویورش اشتغال در زند؛ چون حکم یورش داده شد منصبداران در صد و آن شدند که در روز روشن بملاحظه آن مواضع پردازند که یورش آن مطمع انتظار ایشانست پس از فراغ عشا افواج متعینه بانر و بانها در میدان آمده بمقابله آن بهره شهر که میخواستند بران حمله برند ایستادند و بر حسب اشارتگاه بدیشان رفته بود بر زمین چسبان و خاموش مترصد ایامی معهود ماندند توپهای نیز در خانه های داگذاشته مردم که در میان انبوه درختان و محاذی آن بهره که متصل رود خانه بود بردند انگریزان ازین تهیه یورش که بر روز روشن نموده میشد بخبر نبودند بلکه تمام شب در غایت تک و تاز آتشباری را بران خانه با بکاری بردند ولیکن همین یک کس ازین طرف کشته شد؛ حقه های باروت و بانها سر میدادند تا در روشنی آن به جنبش اعادی پی برند؛ هنگام صبح ایشان از همه سو بار استگی تمام بانر و بانها تقارن نوازان و رایته ها پرانان پیش شناختند تا آنکه بر زه خندق رسیده دران فرود نختند؛ و بر دیوار و برج بدان تندی و تیزی بر شدند که نشانهای جیدی بالای حصار بلند کرده شد در عین آتشباری که از توپ و تفنگ اعادی بعمل می آمد اگر چه این مدافعه بدان سرگرمی که مظنون بوده صورت پذیرفته ازین جهت که حاکم آنمکان چنان دریافته بود که معارضه اعادی ازین پیش مناسب نیست چنانچه انگریزان

بمشاهده اتواپ جیدری که در چیده شده بود سهرزده کناره گزین  
گشتند؛ زیرا که جمعیت تاوران جیدری بمجرّد بر شدن حصار  
دست بنهب و غارت شهر واکشادند، و جمعیتی از ایشان  
که در دنبال گریختگان تا پشت قلعہ رانده بودند معروض گلوله اتواپ  
شده اکثری تلف شدند و در میان ایشان پیرزاده خاکی شاه که یکی از  
اسخیا و شجاعان زمان وقاسم خیرات دولت جیدری  
بود نیز کشته شد؛

نواب جیدر علی خان خودش منصوبه یورش بروز نموده بقیادت  
افواج میسره پرداخته و بر اسپ شمشیر کشیده تالب خندق  
رسیده بود؛ هنگام شام توپچی انگریزی که قلعہ را گذاشته میگریخت  
خبر داد که حارسان در همان سبب از قلعہ بحصار شهر خواهند رفت  
و حاله در آن اشغال می درزند که اشیای شمین را نقل کنند و باقی  
را بسوزند؛ سپهبداران فرنگستانی بحیدر علی خان بهادر عرض  
نمودند که حاله وقت آنست که باتمائی تاوران که مردم فرنگستانی  
قائد سواران و توپچیان ایشان اند بزودی بر قلعہ حمله کنند؛ چون  
برین معنی اتفاق کرده شد هنگام هشت ساعت مسائی افواج جیدری  
از کوچه های شهر بیرون دویدند و بر دیوار قلعہ برآمدند؛ بیست و  
پنج سپاهی و یک منصبدار هندوستانی دشش نفر فرنگستانی  
که از ایشان دو تا مجروح شده بودند با سیری گرفته شدند؛

انگريزان بسيار توسه نهادر حوضي كه در ميان قلعه بود در انداخته  
 و آتشي در قورخانه بر افروخته بودند تا سلب و يراق خاصه سپاهيان  
 فرنگستان را بسوزند با اينهمه محاصران مظفر بسيار چيزي كه از ان جمله  
 هميزده ضرب توپ برنجي و سه هزار تفنگ و مقدار كثير از  
 گلوله و ساچمه و سنگ چقماق و غيره بود علاوه ذخيره برنج و آرد و ديگر  
 اجناس و انبارخانه پراز خيمه و صنايع و اموال بسيار يافتند؛  
 شاهده آن سهولت و آساني كه بدان نواب حيدر علي خان  
 قلاع و درهاي تصرف كرده انگريزان را بيورش گرفته او را بران  
 آورده بود كه محاصره انبوه پردازد اگر چه خبر اين معني رسيده بود كه  
 انگريزان از هر ناحيه كوچ كرده در ديلور فراهم ميگردند؛ چون  
 از عادات ستمه نواب والا جناب بود كه بر كوچكترين  
 عزيزتهاي خود توثيق و تصميم را بكار ميبرد از ان مشوره كه درين محل  
 او را داده شده كه بزودي بسوي ديلور نهضت نمايد سر بر تافت  
 و نشنيد، گرفتن حصار انبوه كه بر جلي سر اشيب واقع است (چنانچه  
 بالا مذكور شد) نسبت بحيدر علي خان صعبتر بود از اينرو كه آلات  
 قلعه كشائي يعني خمپاره يا غبار كه بدان آتش درون قلاع ميزند نبود؛  
 بنا بران افواج حيدري بر خندق شهر دمدمه شايسته بسته در اندك فرصت  
 چند توپ بران نصب كردند اگر چه درين تگت و دو چند نفر  
 از بهترين توپچيان بگلوله توپ حصار كشته شدند؛ و بفرمان

حیدر علی خان بهادر توپها بر فراز کوه که مشرف بر شهر بود برده شد  
 ولیکن در عرض دو روز بران بهره از حصار که عرضه گوله غلطان توپ  
 بود بر آوردند و توپهای قلعه را یکسر از کار انداختند؛ پس از انقضای  
 هفده روز محاصره و زیان چندین نفر از فرنگستان و مقدار کثیر از گوله  
 و باروت حال محاصره همان بود که روز اول، در همین اثنا خبر رسید  
 که افواج انگریزی در ویلور مجتمع گردیدند و در تهیه آتد که بر حبیل  
 ایلغار در رسند و محاصره را بردارند؛

باستماع این خبر نواب والا فطرت پیش بینی را کار فرموده  
 از آنجا کناره گزید و این کناره گیری اشاره بود از بهر مفارقت  
 نواب نظام الدوله چه نظام الدوله همان زمان سوی کرپه کوچ کرد؛  
 همان روز که حیدر علی خان بهادر و انمباری را مضر بخیام لشکر خود  
 ساخت جنرل اسمت با افواج خود که نصابش بیست  
 و هشت هزار بود و از آن پنج هزار نفر فرنگستانی بودند در انبور رسید  
 از آن جمله جنود بنگاله شش صد نفر فرنگستانی و شش هزار سپاهی  
 هندوستانی بود و انگریزان ایشان را بهترین سپاه هند  
 می پنداشتند؛ جنرل انگریزی پس از استراحتی قلیل  
 شامگان همان روز متوجه انمباری گردید؛

چون حیدر علی خان میدانست که انگریزان در تعاقب او  
 نخواهند شتافت بنا بران احتیاط معمول خود را که فرستادن



هر اهل سواران و سپاه جریده بسوی اعادی بود کار نفرمود ؛  
 و جمعی کثیر از سواران برویگر جانب رودخانه بودند ولیکن دو قلعه  
 در آنجا نصب بر مقام شایسته از بهر پیادگان هر اهل بود و بر یکیک  
 ازین قلعه توپ نهاده شده هنگام هفت ساعت صبحی  
 بوسیله شلک هر دو قلعه که بر تقرب اعدا اشارت کرد  
 قرب وصول ایشان معلوم گشت ؛

چون نواب جدر علی خان پیغام آشتی هم بمعسکر انگریزی و هم  
 بدراس فرستاده بود چنان خیال میکرد که انگریزان بر آنبور  
 نخواهند گذشت ؛ گرانمایه این پیغام آشتی همین بود که همه  
 چیز بر همان حال باشد که پیش ازین بوده و نواب عالیجناب  
 را یقین کامل بود که پیغام مذکور رقم قبول خواهد یافت و جنریل  
 استمه هم پنداشت که ریختن طرح آشتی نسبت بقوم  
 اوسود مند خواهد افتاد پس از آن میانجی موصوف چون  
 بدراس رسید گورنر دکن سلیمان را خوش و خرم یافت  
 که از حالت سهمگین پیشین بحال نخستین برگرایده بامید  
 نیک انجامی منصوبه های خویش بر خودی بالیدند و درین پیغام او را  
 نوجوانی نا تجربه کار انگاشته بر شرایط تقدیم کرده اداظهار ریشخند  
 نمودند مگر تا بحیکه بران ریشخند زاد سرپایه پشیمانی ایشان گردید ؛  
 بوصول خبر تقرب اعادی جدر علی خان بسرکردگی سوارانش

از رودخانه در گذشت و فرمان داد بآراستن صد فوسف پیادگان  
 بقصد جنگ و نقل کردن خیمه و توپخانه و ساز و اسباب لشکر  
 بسوی کبیریتین و به میرمخدوم علی خان فرمود که با تمامی سوارانش  
 پیروی او کند؛

نواب قلعچه‌های که بالاند کور شد با تمامی انگریزان شتافت  
 و دید که پیادگان شان بسمر رده می آمدند و تمامی سواران بحر است  
 چند اول آراسته در یک قطار بودند و دو صد سوار انگریزی  
 پیش پیادگان؛

نخستین فرمان حیدر علی خان بنفرد آوردن و بردن توپهای هر دو قلعچه  
 و پیوستن به پیادگان پیشرفته بود؛ و چون دید که لشکر انگریزی  
 ایستادی ننمود او خودش زودخانه را عبور نمود و مخدوم علی خان را  
 بقیادت جمعیتی بزرگ از سواران و منصبه‌ار سپاه فرنگستانی را  
 بسرکردگی هزاران و در اگونان باز پس گذاشت و بدیشان  
 فرمان داد که جنبش لشکر انگریزان را در نظر دارند و در تشویش  
 اندازی و پریشان سازی ایشان نیکو بکوشند و جمله  
 برایشان برده باشند بدین نیت که اقدام ایشان از تیزی  
 بنستی مبدل شود تا افواج حیدری فرصت کناره گیری یابد؛  
 سواران مذکور بار ساله‌های در اگون و هزاره که مقدم ایشان  
 بودند بشتافتند که بر رده‌های انگریزی حمله آرند تا بمرکز پیاده  
 برده و رده

دست چپ آن که از اوضاع ایشان چنان می نمود که پیشتر  
از هر بلشکر جیدری تقرب خواهند نمود زیرا که رده دست راست  
بر بلندی بود که از رودخانه یکباره نمی توانست گذشت و سواران  
فرنگستانی در عین مگ و تازیشتری شتافتند تا بر مرکز بی بهره  
اعدازند، درین زمان چند تا گوله از رده راست بر پهلوئی ایشان  
سرداده شد که دو تا اسپ ایشان را کشت یکی از آن آن  
منصبدار رساله فرنگستانی بود که بر زمین افتاده و همان زمان سواران  
انگریزی گروش گرفتند و یارانش او را داگذاشته رفته بودند و این واقعه  
از رهگذر غدرو بیوفائی ایشان بود که منصبدار خود را تسلیم انگریزان  
نمودند؛ و آن منصبدار را سبب افتادن از اسپ کمال  
کوفتگی پیدا شده تا سه ماه در مدراس صاحب فراش ماند و بمشاهده  
این غدرو که از سواران فرنگستانی صورت گرفته سواران  
هندوستانی از جمله باز ایستادند و برگشتند و جنریل اسکسنته هماندم  
سپاه خود را فرمان داد تا رخل اقامت اندازند و بدینوسیله افواج  
جیدری را بگذارند تا کناره گیرند و فرمود تا چند گوله بر بعض رساله های  
جیدری که از هر ملاحظه اوضاع سپاهش آمده بود سردادند سپاه  
انگریزی بر همان مقام تا شام بماند زیرا که ساز و سامان لشکر  
بزودی نتوانست رسید و انگاه او باز پس گشت و فرمود تا بران  
راه که بابنور میکشد بر دوری نیم فرسنگ از آن رود خیمه ها برپا کنند؛

آنها به احترام جنرل اسمت، با منصبدار امیر فرانسیمی، تقدیم رسانید  
 که از عین اسکان بیرونست در خیمه خود جا داد تا خوابد و او را آگاهی بخشید  
 برینکه ازین کوچ مطمح نظر انگریزان امری دیگر نبوده جز آنکه ملایم باشد  
 بفرار و گریز فرنگستانیان از لشکر جیدری بسوی انگریزان که نیلی  
 گرانمایه ثمره آن سازش و بندش بود که از مدت مدید در میان آمده؛



بیان آن سازش و بندش که منتهی شده است بین ملک و که  
 فرنگستانیان نسبت بحیدر علی خان ارتکاب نمودند؛  
 پاس عزت و دیانت مؤلف این اوراق را رخصت  
 نمیدهد که ازین بند شهای نفرت ز او سازشهای ابواب  
 نفرین کشا که در آن عهد استعمال کرده شده بود یا دنیاد یا  
 چشم پوشیده از آن خاموش بگذرد و تفصیل این اجمال آنکه  
 پس از تسخیر کیرپتن سیاحی شیدا که بشیوه جراحی اشتغال  
 می ورزید از سرکار جیدری اجازت داده شد تا بسوی سواحل  
 شرقی که بنام کار و مندل خوانده می شود مراجعت نماید و رفاقت  
 جماعه منصبداران انگریز را که در آن اساق عهد گرفته شده بودند  
 و در آن زمان بدانصوب می رفتند غنیمت شمارد؛ الحق این

\* این شخص که نامش بیاس حرمت خاندانش پیدا نمیکنم از رهگذر نفرت انگیز سلوکش  
 مطمح انظار دولت فرانسیسیه گردید و حال زحمت بند و زندان میکشد؟

اجازت از درناهو شیبازی بود و لیکن چه باید کرد که ناف انسان بر غفلت و نادانی زده اند اگر چه در آن اجازت مطلق نظر همین غیبت او بود از لشکرگاه و از آن ناشایسته هیچگونه احتمال خوف و ترس در میان نه همانا چقدر اسباب اتفاقی آن ناکس کس نما را فراهم آمده باشد که او را یارای آن پیدا شود که مصدر ایذای گردد؛

تختت این جراح نزد حیدر علی خان در کونبالتور آمده بود و در آن محل چنین دانموده که او بهادر است از بهادران قوی سنط لوتز و در بعض زمان پیشین کپتان توپخانه بود و حالا بسوی پانده پجیری میرود؛ سپهدار جنود فرنگستانی حیدر علی خان که جراح سطور از وی در یوزه یارگیری نموده بود سخنان او را بقبول تلقی نمود و وجه قبولیت این بود که سر کرده کارخانه فرانسیس در کلیکوت سفارش او کرده بود بسوی آنمصدار و در اخیر اخبار فرنگستان که بدو فرستاده این کلمات در افزوده بود که این اخبار تصدیق نمودنی است که بوسیله مردی معتد علیه بمن رسیده است و یافته ام از دست م ملی شیویلیئر قوی کر بسط که همراه کاروان از فرنگستان تازه رسیده و عازم پانده پجیریست این سپهدار بخواندن این سفارش هیچ شک در باره نیکو صفات شیویلیئر در دل خود راه نداده صلیبی دال بر تفاوت و طهارتشن بود بی باکانه بگردن آویخته بدین دروغ راستی ناچهدار مذکور او را با کمال گرم جوشی پذیرفتاری نمود و پیشش نواب حیدر علی خان حاضر

گردانید نواب فلک جناب و پیرا بسرداری قشونی از سپاهیان  
 بمشاهره معقول ممتاز فرمود؛ و چون این مرد سیاح یکسر نهیدست  
 بود و با خود چیزی نداشت سپهدار موصوف چیز؛ بیکه ناگزیر مردم  
 ذی عزت باشند بد و از زانی نمود؛ و او بعوض نواز شهبای گوناگون  
 چنان غداری و ناهنجاری نمود که در عرصه سه ماه از تمامی خدمات  
 خود معزول گردانیده شد؛ چون کارش بحالت در یوزه گری گراییده  
 او اعتماد بر شیوه خود که جراحی باشد نموده در خواست اجازت نمود  
 تا اساس طبابت گرد خود بر چند این در خواست بوسیله جراح سرکار  
 حیدری که سابقا در رجمط موشیر لالی بادی نسبت خواجه تاشی داشت  
 بحضور نواب و الاجناب صورت پذیرائی گرفت اکنون  
 سیاح مذکور از گریبان طبابت سر بر آورده خود را شیو بلیسر دی  
 کریسط یا بهادری از بهادران سیح بذریعه آن صلیب که از  
 برای او دستاویز هر گونه مقصود بود مشهور ساخت؛ حقیقت  
 این است که صلیب مزبور از آن سنط لوتز بوده که یک جانب  
 آن که بران شمشیر و تاج لارل میباشد (و آن نام درختی است که  
 برگش همیشه سر سبزی باشد و بر سیبل جائزه کلامی از ان تربیت داده  
 بفیروز مندان و بهادران می بخشند تا دلیل باشد بر نیکه نام بلندشان  
 پاینده خواهد بود) هنوز سالم بود و لیکن جانب دیگر که بر ان نقش  
 و نگار سنط لوتز می باشد محو ساخته و خود بجای آن صلیبی برنگاشته تقریر

میکرد که من این صلیب را بدینمط خاص در پرتگال ساخته ام  
تا آنرا نمایش فرانسویسی داده باشم منصبداران فرانسوی  
اورا نهی کردند تا آن صلیب را پوشد؛ سخن مختصر بواسطه  
یکی از انواع شیادی عادیش آخر کار بزندان فرستاده و بعد چندی  
بذریعه همکارش از آن رئیس و اجازت داده شد تا بسواحل  
شرقی در رفاقت منصبداران انگریزی که مازون شده بودند  
تا به راس مراجعت نمایند از حال نماید؛

چون سیاح مذکور زبان انگریزی را نیکو میگفت در انجام تصدی  
آن شد که خود را مشمول الطاف مگر داند بوسیله و نمایش آن  
سلسله روایات بزرگواری و کارگزاری گذشته خویش که آن را  
آورد شریف باور کرد پس از آن سیاح بدو گفت که تمامی  
فرنگتانیان که در ملازمت حیدر علی خان می باشند جزو اعظم  
شکر او وجود ایشانست و از نوکری او خاصه منصبداران  
کار فرمای بغایت دلگرفته و بیزار اند؛ اگر دیوان دولت انگریزیه  
مدراسیه مرا بچاکری قبول کند عهد میکنم که همه را بران خواهم آورد  
که حیدر علی خان را گذشته کنار بگیرند و در اتمام رسانیدن این  
مهم جراح سرکار حیدر علی که دوست منست هرگونه یاری خواهد کرد؛  
منصبدار انگریزی بشنیدن این نوع سخن که دلالت  
داشت بر دارنیدن دولت مدراسیه از آن حمایت و عراست

نامردانه که درین روز با بعلل آورده بود سیاح را بحضور کرنیل کال سر کرده  
انجنیران که در دیوان مدراس مکنت و اقتدار لرانمایه  
داشت آورد؛

کرنیل کال که مانند دیگر فرنگستانیان متعصب بدین معنی و ثوق  
میداشت که امیران هندوستان بدون یاریگری فرنگستانیان  
مصدر امری گرانمایه یافتنی بلند پایه نمی توانند گشت بمضوبه پیش  
کرده سیاح بغایت شادمان گردید و او را بطریق پیشکشی  
غریب پیش گورنر مدراس و نواب محمد علی خان آورد؛ و ایشان  
او را بمشابه فرشته رحمت و ارمانده از گوناگون بلا و نعمت بر شمرند؛  
این چنین سیاح شیدا که از حالت جراحی مختصر که در معسکر چیدری  
داشت بدر رانده شده بود ناگهان خود را در سلک دوستان و معتقدان  
گورنر مدراس و محمد علی خان منظوم گردانید چنانچه بفضیلتهای پرتکلف  
و هدایای گرانبها اختصاص داده شد؛ اگر چه در عین این حالت هدف  
سهام طعن و ملامت بعضی از انگریزان بوده که او را از ان عزت  
و اعتبار که بوحیاه شید و خدیعت خود خاصه در هندوستان پیدا ساخته بود  
می دانست در آن زمان که کار گزاران دولت مدراسیه در پیش  
بردن مضوبه بر بسته خویش تفکر و تامل نداشتند که چگونه آنرا بکار  
در آند قدیم منصبدار می فرانسسیسی از جنود کنپنی فرانسسیس در انجا  
رسید، و چنان دانمود که از قبل آن کنپنی بروجنی رفته اکنون آمده است



و میخواهد تا در سلک پاکران انگریزی منسلک گردیده  
بر مدافع و شکست جیدر علی خان همت برگمارد مقصدی که سیاح  
جراح مطهر نظر داشت برود انموده شد، او در حارت نمودن  
بر اتمام این کار و شوار و الاستادی نکرد چنانچه در خواستش رقم  
قبول یافت و چنان وعده کرده شد که او را منصب جلیل لفظنظ  
کریل داده خواهد شد بران سپاهیان که از نزد جیدر علی خان گریخته  
خواهند آمد؛ از بهر اظهار توثیق اعتماد دولت مدراسیه بر آن منصبدار  
صنادیق و خواستهای گرانمایه او بخانه گورنر برده شد چنانچه گورنر  
آنهمه آشبارا در حجره خاص خود نگاه داشت و تا جیدر علی خان ازین  
سازش بیچگونه بویی نبرد و جاسوس نوبه پانده پیری رفت  
و در انجا از بهر توثق تمامی آشنایانش چنان اظهار کرد که من عزیمت  
ملازمت جیدر علی خان میدارم، چنانچه چندین منصبداران و نوجوانان  
گفتند که ما نیز همراه شما خواهیم رفت او درین خصوص هوشیاری را  
کار فرمود که نامهای این جماعه در فردی برنگاشته بگورنر در اس  
فرستاد و خودش پانده پیری را گنجه است و ادوی پنداشت که  
شکایت نامه گورنر انگریزی به پانده پیری خواهد رسید چنانچه  
گورنر فرانسیس برسدن این شکایت نامه آنجماعه را  
که فردا سامی ایشان فرستاده شده بود بنزد خود طلبید و از  
ایشان عهد گرفت بر اینکه بی اجازت او از پانده پیری نروند؛ جاسوس

مسطور کہ باعلام آن پرداختہ بود طی مسافت آسیائی می نمود زیرا کہ این کشور  
 در تصرف انگریزان بود در عرصہٴ قلیل بلشکر گاہ کرنیل عود در  
 حوالی اہنور درآمد و روز در انجام مقام کرد و چون آن شکر بوزم  
 تلاقی باعسکر جنریل اسمتھ روانہ شد او در اہنور رفت  
 و اظہار ساخت کہ نزد حیدر علی خان میروم ؛ راہبرد چیزهای  
 ضروری کہ او درخواست کرد ہمہ تمہیا کردہ شد تا آنکہ پیش  
 حیدر علی خان در رسید و مہمدار جیش فرنگستانی کہ در معسکر  
 حیدری بود بہواخوہی او درآمد ؛ و وصول او را از اتفاقات حسنہ  
 بر شمرد ، و دشا کردید کہ او را رفیقی شفیق بدست آمد بنا بران  
 در پیش کردن ہرگونہ آثار دوستی و حرمت او قاصر نگردید ؛  
 جاسوس مذکور در اول دہلہ چنان دانمود کہ پیشکشہای سرشکر  
 موصوف را باشکر و سپاس دی پذیرفت و لیکن بعد چندی  
 بملازمت رضا علی خان کہ او را از دیرباز می شناخت و پیاس اہل  
 خاندانش غایت اعتماد برو میداشت بشتافت ؛ رضا علی خان  
 او را پیش حیدر علی خان برد ؛ و لیکن نواب والا فطرت اگرچہ  
 سپاہی فرانسیس را ہموارہ باد لنخوشی تمام متلقی می گردید بادی  
 آنچنان اظہار بدواغی نمود کہ حاضران از ان استعجاب کردند ؛  
 زیرا کہ میرمخدوم علی خان او را در سرکردگی سواران فرانسیس  
 ہنگامیکہ او سپاہ را از حصنچی بہ پاند پجیری میکشید دیدہ بود

و بتوفیق تمام بدوی و نامردی او را خاطر نشین نواب بهادر  
 ساخته ، بنا بران این معنی از جیز قیاس بیرون بود که کسی  
 نواب را بران آوردی که او را با کرام و دلجوئی پذیرفتاری نماید از  
 رهگذر و توفی که او بر وایت میرمخدوم علی خان داشت ، بدین  
 سبب جاسوس مذکور بمرتبه منصبداری آن رساله هزاران  
 که در آن زمان از وجود کپتان خالی بود برداشته شد چون ز بهار  
 در محبته سپهدار موصوف صورت نیبگرفت که مردی اهل  
 خانواده و عزت ، خداوند ذمیه جین و نامردی تواند بود ، چنان پنداشت  
 که مگر مخدوم علی خان بی وجهی موجه او را از نظر نواب حیدر علی خان  
 حاقط گردانیده است پس از آمدن او بچند روز جنگ ترناملی  
 صورت گرفت و منصبداران رساله های سواران با جازت سپهدار  
 خود که بنفرمانفرمانی توپ خانه اشتغال میداشت خواستند  
 تا جاسوس مذکور را بسر کردگی خود در هنگام جنگ بردارند ، او  
 ازین کار سربر تافته همواره عقب نواب حیدر علی خان می ماند نواب  
 درین زمان او را بر اسپ یکی از جماعه هزاران سوار دیده فرمود  
 تا او را بدل آن اسپ دیگر از آن یکی از جماعت پنداره که طالبی  
 کشته شده بود بدهند و این خفتی عظیم بود که به نسبت او بعل آمد ،  
 هنگامیکه شکر حیدری از سنگومن روانه شد تا در میان  
 کبیر پتن و دانمباری در جل اقامت اندازد ، نسبت طغیان رودپالر

سپهدار جیدری درنگ نمود درین زمان نواب بهادر خیر هنگامه  
 که در میان هزاران و در اگونان پدید آمده بود اورا فرستاد تفصیل  
 این اجمال آنکه این هر دو جماعه از گرفتن مشاھره که بر حسب  
 معمول بدیشان داده میشد سر بر تافتند و بر این معنی اصرار کردند  
 که بجای سکه زرین سکه سیمین داده شود زیرا که درین صورت  
 دو و نیم روپیه در یکماه بدیشان عائد میگردد و چون ازینگونه  
 هنگامه پیش ازین گاهی صورت نگرفته بود سپهدار مذکور  
 جهت فهمیدن ایشان واقع جنگ پسین را که ایشان  
 عنقریب باخته بودند دستاویز توییح و سرزنش خود ساخته  
 چنین گفت همانا جای شرمساریست که در باره پذیرفتن مرز راه  
 قدح می بویید و در باره پیدا کردن استحقاق آن نمیکوشید؛ چنانچه  
 ایشان ازین سخن رنجیده شده شامگاه همان روز با هیئت  
 مجموعی بایراق و شمشیرهای خود بمسکر رام چند مرهقه رفته  
 درخواست خدمت نمودند بشنیدن خبر ارتحال ایشان  
 سپهدار موصوف باجماعه سپاهیان تاور بدنبال ایشان  
 برشتافته رام چند که از ناخوشی نواب جیدر دل احترام لازم  
 می شمرد فرمان داد تا ایشان شکرگاه اورا واگذارند؛ پس  
 ایشان خور را از آنسو مانده و ازینسو رانده یافته منتظر ورود سپهدار  
 مذکور ماندند و آنگاه بفرمان ادا سلحه خود را بر زمین تسلیم پیش

او نهادند و او چند روز ایشانرا مقید داشته باز بحال نمود، و این امر بفرمان  
 نواب عطا پاشا خطا پوشش صورت گرفت؛ منتهی بیان  
 از ویلور بحیدر علی خان و از سناطامس بسپهدار موصوف  
 خبر آوردند که انگریزان بنای نوعی از خیانت و عدر نهاده اند و فرار  
 جمعی از فرنگ تانیان که در لشکر حیدری اند مطمح نظر ایشان  
 است. بمحروشنیدن این خبر در مخیله سپهدار موصوف گذشت  
 که ازین به تدبیری نیست که تمامی سپاه فرنگستانی را پیش  
 خود خوانده بعصایب مسیح و کتاب پاک ایشانرا سوگند دهد  
 تا به دیانت درستی بچاکری حیدری پردازند و هر غیر که برخلاف  
 مصالح نواب بهادر و سپهدار مزبور بشنوند اعلام نمایند و ز بهار  
 بردارگذاشتن چاکریش جاسارت نگیند بدون آنکه از  
 نخست استنجازت نموده باشند،

انگریزی جاسوس در معسکر حیدری عمده یاری درین روزگار یافت  
 و آن جراح سرکار حیدری و دوستدار شیویلیسردی کریسط بود  
 زیرا که این مرد هنگامه دوست آراش دشمن باقتضای طبیعت  
 میلانی داشت بر کارهای پرخطر و بدل می خواست که خود را  
 زبان زد جمهور ساخته باشد؛ چنانچه اینمرد بکار گزاران دولت در اسپه  
 پیغام فرستاد که او بر تقدیر تعیین نموده سرچین میگرد و ارتکاب  
 هرگونه مهم خواهد نمود، ولیکن چون بر حسب این بندش یا عاززش

نمی توانست که بر سپاه بیان که حالی سوگند خورده اند زور آورد یا اجبار  
 بر ترک ملازمت جیدری نماید، صورت حال بدراس برنگاشت؛  
 و از احوال کار خود اخبار نمود که این معنی اکنون ناگزیر پنداشته  
 می شود که چند پادری بنام جیمیوط که حالی در معسکر جیدر علی خان  
 می باشند در سرانجام نمودن این کار با مایار گردند؛ و همانا این خود  
 قرین مصاحت خواهد بود که مکتوبی از نزد گورنر پانده پیری به پادریان  
 فرستاده شود که در آن اشارت باشد بر اینکه این حضرات  
 مردم فرانسیس را فهمانیده بر آن آرند تا نوکری جیدر علی خان را  
 واگذارند و از میان معسکر انگریزان و ممالک ایشان متوجه  
 پانده پیری شوند و برایت و سپاه خودشان ملحق گردند؛  
 اکنون حال این پادریان دیانت توأمان باید شنید که چون  
 ایشان یکسر وظیفه خوار انگریزان بودند و هیچگونه معاشی یا قوتی  
 در هندوستان جز آنکه انگریزان بدیشان بخوشی خاطر بدهند  
 نداشتند، خود را مقید این معنی پنداشتند که بدان تعلیمات  
 و احکام که بدیشان فرستاده شده نیکو اشتغال ورزند؛ درین میان خطی  
 بدروغ ساخته از گورنر پانده پیری در باره عدم مزاحمت آمد شد چاکران  
 ایشان بسوی خانه های شان در بلده سنب جارج به جیدر علی خان  
 رسید چنانچه پروانه در باب عدم مزاحمت مذکور از سرکار جیدری  
 پادریان داده شد و بدینوسیله ایشان و کیل انگریزان شدند در فرستادن

رسل و رسائل انگریزان بسوی جاسوسان شان و در همین اثنا  
 فرضی شایسته می جستند ، تا فرمان انگریزان را بجا آورده باشند  
 ایشان پنهانی آن مکتوب بدروغ ساخته گورنر پانده بچیری را  
 سپاهیان فرنگستانی از بهر باز گردیدن و انمودند و گفتند که ایشان  
 منع کرده شده اند که آنرا سپهدار و انمایند بلکه گورنر بهما فرستاده  
 است تا کسی بیاورد بران آریم که ایشان چاکری امیر محمد یانرا  
 و گذارند ؛ و چون این حضرات از ائمه دین بودند سپاهیان  
 و انمودند که حلف و سوگند ایشان در خصوص مرد بنی دین هیچ وقتی  
 ندارد و ز بهار بنقض آن ایشان عند الله مواخذ نخواهند گردید ؛  
 در باره و انمودن پادریان اینگونه مکتوب سپاهیان فرنگستانی  
 ز بهار در حین امکان کسی نیست که انکار کند زیرا که شهرت این امر  
 جهانگیر است و بسیار کسان که حالی در پارس دارالملک فرانس  
 می باشند بگواهی توثیق آن میتوانند نمود و درین معنی شکی نیست  
 که مکتوب مذکور مفعل یا ساخته بود زیرا که گورنر پانده بچیری  
 هیچ باعث یا تحت بران نداشت که آنرا از سپهدار فرانسسی  
 پوشیدی زیرا که آن سپهدار چندین خط از گورنر موصوف نوشته  
 دست خودش نزد خود داشت که هرگونه شبهه جعل یا ساختگی  
 بدان ازاله می توانست نمود ؛ الغرض پادریان جیمپوط درین  
 معامله بخدمتگزاری انگریزان پرداختند و سه پادری بر طکیشان همراه

کارخانه دارانگریزی که با پیغام آشنی و صلح بدراس میرفت  
روانه ساخته شدند؛ هنگامیکه پیشوایان پرطکیش در ویلور رسیدند  
و پادریان جیسیوط آن خطوط را بجنریل اسکسند و گورنر آن مقام  
دادند ایشان خیلی متحیر شدند ازین که آن ائمه دین بدینگونه رسالت  
اشغال ورزیده اند خاصه بدریافتن اینکه آن معامله اتفاقی نبود  
بلکه قدیمی و گرانمایه؛ پادریان جیسیوط این واقعه را ترسان  
ولرزان بیان میکردند و میگفتند که ایشان درین امر بی گناه اند  
وزنهار از ان سازش که بر رغم آن امیر که ایشان زیر بار گران  
احسان ادیند بعل آورده شده خبر ندارند؛ الحق حیدر علی خان هنگام  
روانگی ایشان بطریق خرج راه بهر یک سه صد روپیه عنایت  
کرده بود؛ و اگر خواسته بودی در دست قدرت او بود که  
ایشان را بدان سیاست و تعذیب معذب گردانیدی  
که این ناکسان سزاوار آن بودند؛

چون حیدر علی خان به کبیر پتین مراجعت نمود جنریل اسکسند  
و انبساطی را که سپاه حامی نداشت بتصرف خود در آورد؛ ولیکن  
از رهگذر انتظاریکه از بهر فرار سیدن ساز و سامان جنگی و اذوقه  
که از راه دور می آمد میکشید توانست که بتعاقب حیدر علی خان  
پردازد؛ و دشواری فراهم ساختن چار پایان بارکش و گردون بدان  
مشابه بود که او را ضرورت افتاد که پاره از لشکر خود از برای



آوردن رسدیشن فرستند، علت تاخیر در کار و بار جنرل  
 اسمتھ از دست رفتن همگی ساز و سامان جنگی و اذوقه و ذخیره  
 شکری بود که در انبور شرف حیدر علی خان در آمد ؛  
 اکنون دولت مدرا سبب و عده خود جمعیتی از سوار  
 و پیاده نگاهداشت و بنام سپاه اجنبی ملقب ساخته زمام سرکردگی  
 آن بدست جاسوس فرانسیسی که در معسکر حیدر علی بود سپرد  
 و شیویلیردی کریسٹر ادا روغ آن ساخت ؛ و از بهر اختصار این  
 روایت نفرت زادرین مقام گفته می شود که کار این سپاه نو نگاه  
 داشته بر حسب خدایع پنهانی شیویلیرنهمین از بهر ایذای حیدر علی خان  
 بلکه از بهر کشتن نواب موصوف بکار برده بود بجا انجامید ، مطمح نظر  
 آنمساکینک در عین افزایش آن جمعیت یکسره بر باد رفت آنانکه  
 بسوی پانده یگیری یاد دیگر مقام از بهر نگاه داشتن مردم رفته بودند  
 راز ایشان فاش گشت و همگی سواران نوبسوی پانده یگیری  
 گریختند یا بحیدر علی خان ملتجی شدند و حیدر علی خان اسپه های ایشانرا  
 که آورده بودند بقیامت بخرید اگر چه آنرا از نزد نواب خطا بخش دزدیده  
 بودند سرگروه سید بخت این سپاه اجنبی بر حسب کردار های  
 خود از صاحبان انگریز که از بهر خدمت شان دست از  
 همگی امانت و دیانت شسته بود در محکمہ شکر انگریزی  
 سیانت رسید که جبانست و بدول و ناشایسته سر شکری